



درباره مجموعه جستار «شاه کرش کنان می کشد» اثر هرتامولر

رنج های زندگی در حکومتی خودکامه

خادم‌اِهرتا مولر، سال ۱۹۵۳، در روستایی آلمانی زبان در رومانی متولد شد. آلمانی زبان بودن او را در اقلیت قرار می داد و این دراقلیت بودگی چیزی است که هرتا مولر طعم گس آن را تقریباً در تمام عمر زیر زبان داشت. او، وقتی برای ادامه تحصیل از روستا به شهر رفت، در میان جماعت شهرنشین اقلیت بود و، وقتی به آلمان مهاجرت کرد، درآن کشور نیز اقلیت به حساب می آمد. مولر، درباره تجربه این وضعیت در زندگی خود، گفته است: «من طرد شدم؛ به دلایل سیاسی، از جامعه رومانیایی طرد شدم. به آلمان آمدم. اینجا، در آلمان، همیشه رومانیایی بودم و، در رومانی، همیشه آلمانی. بنابراین، به نوعی، همیشه آن دیگری هستی.»* در زندگی تحت حکومت دیکتاتوری چائوشسکو، در کشوری فقیر که از آزادی نیز بی بهره بود، و برای کسی که همیشه «دیگری» بوده و در اقلیت، نوشتن از ناچیان اصلی به شمار می آمده است. هرتا مولر، درباره نقش نوشتن در زندگی خود، گفته است: «تحت حکومت دیکتاتوری، نوشتن تنها چیزی بود که در آن می توانستم خودم باشم … و، خب، به من چیزی می داد که می توانستم به آن بیاویزم. […] درواقع، من همیشه فقط برای خودم می نوشتم، برای روشن شدن مسائل، برای روشن کردن مسائل با خودم، برای درک درونی آنچه واقعا اتفاق می افتد.» آثار این نویسنده آلمانی زبان دور و پرت از عصر خود نیست، نمی توانسته باشد. خودش گفته است: «من بیش از سی سال تحت دیکتاتوری [چائوشسکو در رومانی] زندگی کردم، زخم ها و موضوع ها آنجا شکل گرفت …. من موضوع را انتخاب نکرده‌ام، موضوع است که همیشه به دنبال من می آید، هنوز از آن خلاص نشده‌ام. باید درباره چیزهایی نوشت که بی وقفه ذهن را به خود مشغول می کنند، و این مهم است. زیرا –متأسفانه– آن دیکتاتوری آخرین نمونه اش نبود و هنوز دیکتاتوری های زیادی در جهان وجود دارند.»

مجموعه جستار «شاه کرش کنان می کشد»، که حاوی ۹ جستار زندگی نامه وار از مولر است، تصویری نزدیک تر به واقع از زندگی و زمانه او به دست می دهد. این مجموعه، در سال ۲۰۰۳ و شش سال پیش از اینکه او نوبل ادبیات را ببرد، منتشر شد. و، همان طور که خودش گفته، آبشخور آن هم رنج ها و مصائبی بوده که از سر گذرانده بوده است.

اما، آن طور که امید طبیب زاده، زبان شناس و مترجم، در یادداشتی که در کانال تلگرامی شخصی خود منتشر کرده، بدان اشاره داشته، این ناداستان ها محدود به دوره زمانی خاصی نیستند و ویژگی های یک اثر ادبی را دارند. طبیب زاده نوشته است: «تقلیل ناداستان 'شاه کرش کنان می کشد' به دوره زمامداری چائوشسکو، اجحافی است به ادبیات، و، اگر بنا باشد آثار هرتا مولر را صرفاً واکنشی به زمانه چائوشسکو بدانیم، ادبیّت با نقش زیبایی شناختی آن ها را نادیده گرفته ایم.»

امیر معدنی پور، مترجم این اثر به فارسی، نیز در مقدمه خود بر آن نوشته است: «مولر به زبانی ساده از رنج های خود و دیگر دگراندیشان تبعیدی و مهاجر و تمامی ستم دیدگان قربانی حکومت خودکامه می گوید و بی پیرایگی گفتارش همدلی خوانندگان درد آشنا را برمی انگیزاند.»

*** جملات در گیومه از گفت وگویی با هرتا مولرند که در وبگاه «نوبل» منتشر شده است.**

«شاه کرش کنان می کشد، نوشته هرتا مولر ترجمه امیر معدنی پور، نشر برج، ۱۶۰ صفحه، ۱۵۵هزار تومان.



آذردخت بهرامی،داستان نویس وفیلم نامه نویس:

سفارشی نوشتن با ذات ادبیات هم خوانی ندارد

آذردخت بهرامی (متولد ۱۳۴۵) داستان نویسی، فیلم نامه نویس و طنزپرداز ایرانی است. «شب های چهارشنبه»، «سوتیکده سعادت، برشین فامیلز، دات کام» و «رقص سانسای جاستین تیمبرلیک بر سر مزار صدام کافر» برخی آثار منتشرشده بهرامی در حوزه داستان بزرگ سال هستند. او با نگارش رمان هایی مثل «المپیاد شاعران مشروطه»، در زمینه ادبیات کودک و نوجوان نیز طبع آزمایی کرده است. بهرامی در عرصه نگارش نمایشنامه و فیلم نامه نیز فعالیت دارد. او برای «شب های چهارشنبه، جایزه منتقدان و نویسندگان مطبوعات» و جایزه «روزی روزگاری» را گرفته است. «اینها» در سلسله مطالبی با نام «نویسندگی به عنوان شغل، نظر نویسندگان کشورمان را درباره ضرورت و امکان حرفه ای نوشتن و داستان نویسی به عنوان وسیله امرامعاش جویا شده است. آنچه در ادامه می خوانید، گفت وگوی این خبرنگاری با آذردخت بهرامی در این باره است.

● حرفه ای بودن نویسندگان تا چه اندازه در ارتقای ادبیات کشورمان مؤثر است؟ نویسنده ای حرفه ای است که بر نوشتن و ابزار آن مسلط باشد و انواع وازنه‌های نگارش و سبک های ادبی را بشناسد و با امر تحقیق و تفحص آشنا باشد و در احساسات و افکار انسانی دقت نظر داشته باشد و –در صورت لزوم– جزئی نگری موشکافانه داشته باشد و قادر باشد بارهاوبارها بنویسد و پاک کند –که البته در گذشته باره می کردند– و دوباره ودوباره بنویسد و سمباده بزند و ویرایش کند و باز هم بازنویسی کند و به سه –چهار نفر اِثر کند و باز هم بنویسد و پاک کند و آن قدر این کارش را ادامه دهد تا بلکه درنهایت بتواند در ارتقای ادبیات کشورش مؤثر باشد. نویسنده حرفه ای باید بر زبان و تعبیر ادبی زبان کشورش مسلط باشد و دایره شناخت واژگانش وسیع باشد، باید با انواع سبک های ادبی و شعر و داستان کوتاه و رمان و نمایشنامه آشنا باشد، باید بتواند درمورد تمام موضوعاتی که دارد می نویسد تحقیق و تفحص کند و نیز قادر به تحلیل و ارزیابی باشد، و، بله، ارتقای ادبیات بسیار مدیون حرفه ای بودن نویسندگان است.

● آیا در ایران نویسندگانی هستند که فقط با نوشتن امرامعاش کنند؟

بله، احتمالاً داریم تک و توک نویسندگانی که ارثیه ای بهشان رسیده و خانه و تیروتنخته و چهارچرخه ای دارند و پولی هم در حسابشان است و نشسته اند به نوشتن؛ و، بله، سالی یا دو–سه سال یک بار، اندک واریزی ناشر محترمشان را قاتی خرج و مخارج خانه می کنند و از این بابت بسیار خشنودند. البته اگر به این کار بتوان «امرامعاش» گفت!

● آیا اصلاً در ایران امکان نویسنده حرفه ای بودن وجود دارد؟

بله، به شرطی که تا آخر عمرت به یک لقمه نان و پنیر رضایت بدهی و دلت هوای هیچ سفری نکند و یا اصلاً اهل سیروسفر نباشی و کنج خانه را ترجیح بدهی و در یک خانه تلنگی ارثیه پدری زندگی کنی و اهل و عیال و بچه هم نداشته باشی، یا اینکه از قبل سرمایه خانوادگی داشته باشی و از صبح تا شب با خیال راحت بنیشینی به نوشتن و نوشتن و نوشتن و پاک کردن و نوشتن و نوشتن و باز هم نوشتن.

● آیا خود شما تجربه سفارشی کارکردن داشته اید و توانسته اید با نوشتن امرامعاش کنید؟ تا آنجا که یادم می آید، همیشه سرورکارم با نوشتن بوده، هرجا و در هر اداره ای هم کار کرده ام، کارم یا نوشتن بوده، یا مربوط به نوشتن، مانند حروف چینی و ویرایش و صفحه بندی مجله یا طنزنویسی و نگارش قصه کودک. همیشه قضیه داستان و رمان برای من فرق داشته و کاملاً شخصی بوده است، اما فیلم نامه و نمایشنامه را همیشه برای امرامعاش نوشته ام. نمایشنامه نوشتن برای رادیو که آن قدر حق الزحمه اش کم بود که به شوخی بیشتر شبیه بود، اما دستمزد نگارش فیلم نامه همیشه خوب بوده و من هم شکرگزارش بوده ام. چندتا هم رمان تحقیقی تاریخی نوشته ام به سفارش ناشران که، گرچه تغییراتی در آن ها اعمال شد که هنوز نسبت بهشان دل چرکین هستم، اما حق الزحمه شان در زمان خودشان موردقبول و قابل توجه بود. حالا، پس از گذشت سال ها، می گویم سفارشی نوشتن با ذات ادبیات هم خوانی ندارد و شاید فقط بتوان فیلم نامه را سفارشی نوشت، که آن هم می توان گفت جزو ادبیات نیست.

شماره ۱۰



فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

● که اندیشه ای در دلم ایزدی

● فراز آمده ست^{۱۱} از ره^{۱۲} یغردی^{۱۳}

● همی کرد باید کز آن چاره نیست

● که فرزند و شیرین روانم یکی است

● بزم پی^{۱۴} از خاک جادوستان^{۱۵}

● شوم با پُسر سوي هندوستان

● شوم ناپدید از میان گره و

● بزم خوب رخ را پد البرزکوه^{۱۶}

● بیاورد فرزند را چون نؤند^{۱۷}

● چو غُرم^{۱۸} ژیان^{۱۹} سوي کوه بلند

۱- فراز آمده ست: درون شده است، پدید آمده است. ۲- از ره: از روی، در پی، به دلیل. ۳- [فراَنک گفت] که «در

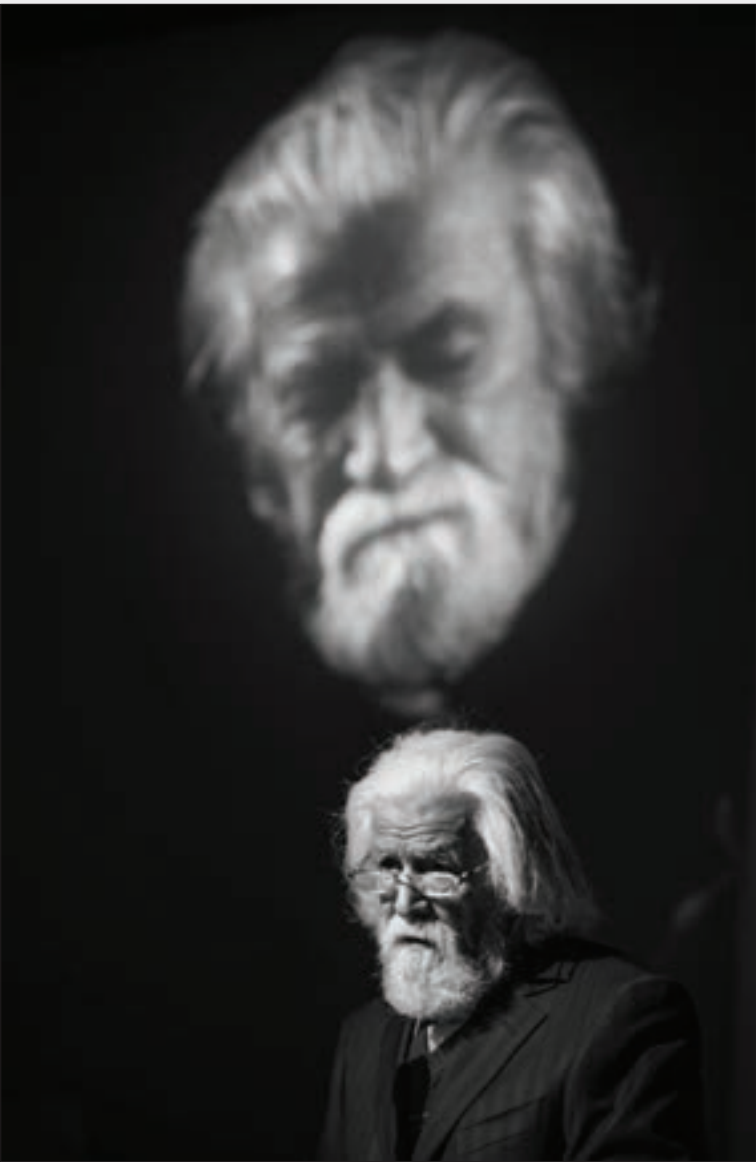
پی درنگیدن و هوشمندی، اندیشه ای خدایی در دلم آمده است.» [ممکن است که «فراز آمده ست» پایان بخش یک جمله، و «از ره یغردی» آغازگر جمله ای دیگر باشد. اگر چنین بینگاریم، معنا از این قرار خواهد بود:

«اندیشه ای خدایی در دلم آمده است: از روی هوشمندی، می بایست آن را به انجام رساند، زیرا …»)

۴- بزم پی: دور شوم. «پی بریدن»، اصلاً، به «زدن رگ پشت پاشنه چارپای سواری» اطلاق می شود، اما، اینجا، احتمالاً، در معنای «پای بریدن» آمده است. ۵- جادوستان: جایگاه جادوگران (که مقصود از آن قلمرو ضحاک است) ۶- البرزکوه: رشته کوهی از قفقاز تا چین. ۷- نؤند: اسب تیزرو. همچنین، «چون نؤند»، مجموعاً، «شتابان» معنی می دهد. ۸- غُرم: میش کوهی. ۹- ژیان: خشمگین.

به یاد حمید سبزواری، پدر شعر انقلاب، در نهمین سالگرد درگذشت او

ایستاده همچون کوه



نگار: تصویر تاریخی

شب گذشت از نیمه و من یادبود رفته را در میان موج حسرت ثبت دفتر می کنم^[۲]

اما در بستر غزل هم سبزواری اشعاری دارد که برخاسته از فطرت مبارز اوست. او انتقادهایش را در دریای این قالب شعری نیز می ریخت و این گونه ابزار شعر را برای حیات بخشیدن به هنر به کار می بست. هنر راستین حیات دارد و در مقابل شرایط زمانه اش سکوت نمی کند، هنر سبزواری هم چنین بود.

خوش بهاری بود اگر در بوستان خاری نبود

عندلیبی بود و صیاد ستمکاری نبود

نغمه مرغ چمن بود و سرود آبنشار

مُرغوا ی جغد شوم خاطرازاری نبود^[۳]

انقلاب اسلامی شاعر انقلاب را همراه با امواج زمانه جلو برد، و سبزواری، برای پایداری ایام، بعد از بهمن ۱۳۵۷ هم ساکت ننشست و همچنان در جسم کلمات جان دمید. در این ایام، فرم «سرود» منظور آثار سبزواری قرار گرفت و مهمان همیشه گی جان مردم شد. از سرود «ای مجاهد! ای مظهر شرف!» گرفته تا «از صلابت ملت و ارتش و سپاه ما، و «آمریکا! آمریکا! ننگ به نیرنگ تو». زمزمه اشعار حمید سبزواری بیش از پیش به جاودانه شدن آثار این ادیب انقلاب کمک کرد.

در زمان جنگ تحمیلی هم شعر و فرهنگ و هنر – همچون گذشته – روح نواز ایرانیان بودند. شاعرانی چون حمید سبزواری با اشعار خود سعی کردند جان حماسه را در وجود مردم بدمند. سبزواری، که تجربه حضور در جبهه های جنگ را هم داشت و در شعر انقلاب نیز طبع آزمایی کرده بود، خود را در خط مقدم شعر پایداری هم مطرح کرد. در یادلان در یادلان من موج خارا افتکم گوهم که در استادگی هرگز نمی لرزد تم^[۴] از مجموعه آثار سبزواری، می توان به «سرود درد»، «سرود سپیده»، «سرودی دیگر»، «تو عاشقانه سفر کن»، «بانگ جرس» و «به ننگ آمده دشمن» اشاره کرد.

سبزواری، در نهایت، در ۲۲ خرداد ۱۳۹۵ در تهران درگذشت، و رهبر انقلاب، ضمن پیامی به همین مناسبت، در رثای او این گونه نوشتند: «این نام ماندگار و پرافتخار یادآور تلاش ارزنده هنرمندی سخت کوش و شجاع در پشتیبانی از انقلاب در عرصه شعر و ادب است. حمید سبزواری، صریح و ثابت قدم و

ندیده ای که ماهی گریان از سکون دریا

سود می جویند و نه ماهیان؟!

حادثه بیشتر گریبان فروخفتگان را می گیرد و رزله در شب فاجعه انگیزتر است

● غافلان خرده مگیرید ز حالی که مراست

داغ پرورد داعی است وصالی که مراست

نخل بند چمن آتش و آبم چون شمع

خنده بی گریه مجوید ز حالی که مراست

سخن عشق ز رنگ نفس سوخته پرس

ورنه یک نکته نخوانی ز مقالی که مراست

نه همین اشک چکید از مژه بر گونه خاک

جان شد آواره ز آوار ماللی که مراست

مرغ پرنسبه به تحسین که بر باز کند؟

چشم اعجاز مدارید ز بالی که مراست

دل دو روزی هوس عالم بی دردی کرد

گریه خندید به این فکر محالی که مراست

پای یک نکته برون آمدن از خویشم نیست

تنگ تر از دل گور است محالی که مراست

پرز ز سرمنزل مقصود غریب افتادم

که مردم بگویند «گوش به آواز تو بیم خمینی». وی می خواست قافیه را درست کند.

به هر صورت، این برای من درسی شد. من، قبل از این، علاقه ای نسبت به شعر نوداشتم و گاه گاهی هم به عنوان طبع آزمایی شعر نو می سراییدم، از انقلاب به این طرف سعی کردم که کم کم خودم را از شعر نو کنار بکشم. به هر صورت، در آن موقع که آغاز حرکت بودو امام از بغداد به طرف پاریس حرکت فرمودند، نوارهایی از ایشان به ایران می رسید که در یک روی کاست ضبط شده بود و روی دیگرش نوارهایی از ایشان به ایران می رسید که در حالی بود، دوستان ما آمدند و گفتند که «ما سرود می خواهیم، و تو باید سرود بسازی.» من گفتم که «آهنگی، راهنمایی، چیزی.» گفتند: «ما کسی نداریم و فقط می خواهیم

بی جواب است غریبانه سوّالی که مراست

پیر ما تا ز صفا ساعر دردم پیمود

دردی آ میز بُود طبع ژاّلی که مراست

تا که خورشید از این تازه چمن هجرت کرد

قامت سرو دوتا شد چو هاللی که مراست

ناقصان ساز کمالات نوازند حمید

وای من باد ز رنج به کمالی که مراست

بروای یاس و ز دامن دلم دست بدار

شادی پرتو خورشید مثالی که مراست

حامید سبزواری

● کیهان فرهنگی» (بهمن ۱۳۶۳)، شماره ۱۱.

● صفحات ۴۴ تا ۴۶.

● «ایستاده همچون کوه» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «فرزاده ای که دلم ایزدی» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «فرز آمده ست» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «همی کرد باید کز آن چاره نیست» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «که فرزند و شیرین روانم یکی است» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «بزم پی» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «شوم با پُسر سوي هندوستان» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «شوم ناپدید از میان گره و» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «بزم خوب رخ را پد البرزکوه» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «بیاورد فرزند را چون نؤند» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «چو غُرم» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «ژیان» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «سوي کوه بلند» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «نؤند» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «مجموعاً، «شتابان» معنی می دهد.» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «غُرم: میش کوهی.» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «فراَنک گفت] که «در پی درنگیدن و هوشمندی، اندیشه ای خدایی در دلم آمده است.» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «ممکن است که «فراز آمده ست» پایان بخش یک جمله، و «از ره یغردی» آغازگر جمله ای دیگر باشد.» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «پی بریدن»، اصلاً، به «زدن رگ پشت پاشنه چارپای سواری» اطلاق می شود، اما، اینجا، احتمالاً، در معنای «پای بریدن» آمده است.» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «جادوستان: جایگاه جادوگران (که مقصود از آن قلمرو ضحاک است) ۶- البرزکوه: رشته کوهی از قفقاز تا چین.» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «نؤند: اسب تیزرو. همچنین، «چون نؤند»، مجموعاً، «شتابان» معنی می دهد.» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.

● «ژیان: خشمگین.» (فروردین ۱۳۹۴)، شماره ۱۱.